

خداشناسی از راه فطرت

حجت الاسلام والمسلمین سید احمد میر حسینی *

چکیده

در بحث معرفت دینی و خداشناسی یکی از بحث‌های قابل توجه، شناخت فطری و راه یابی از طریق درون می‌باشد. در این‌که شناخت خداوند از طریق براهین قطعی عقلی و همچنین بیانات شرایع قابل اثبات می‌باشد جای شبهه نیست؛ در عین حال برای کسانی هم که به مبانی استدلال عقلی و اسباب درک مفاهیم مجهز نباشند، راهی روشن برای معرفت و ارتباط با ذات مقدس الهی وجود دارد که همان راه فطرت است. در مقاله حاضر برای نشان دادن معرفت فطری تنها به دو آیه از قرآن کریم استناد شده و در ذیل آیه اول به نکاتی اشاره شده که عمدتاً واقع‌گرایی انسان را در توجه به خداوند می‌داند که این مهم مقتضای فطرت انسان است و اصل وجود این فطرت مرتبط با خداوند است. لذا اگر در مقام معرفت و ادراک و التفات به این حقیقت نرسد خطا کرده و هستی خود را نشاخته است. در بحث مربوط به آیه دوم چون بروز و فعلیت فطرت خداشناسی در بعضی بحران‌ها مورد توجه

* استادیار پردیس قم، دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۸۴/۴/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۸۴/۵/۲۵.

قرار گرفته، این پرسش مطرح است که علت توجه خالصانه به خداوند در چنین مواردی چیست و آیا ترس و اضطراب بشر در خداشناسی نقشی دارد که انسان در مواقع ضروری به این راهکار دست می‌زند؟

واژگان کلیدی: خداشناسی، فطرت، هستی مطلق، هستی نسبی، شناخت استدلالی، واقع‌بینی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در مباحث اسلامی راه‌های مختلفی در معرفت و شناخت انسان نسبت به خداوند مورد بحث و گفت و گو بوده است و در اثبات ذات مقدس الهی و ارتباط انسان با خداوند گاهی از طریق براهین عقلی استدلال می‌کردند و گاهی رهنمودهای وحی و شرایع را مورد استناد قرار می‌دادند. یکی از راه‌های روشن در راهبری انسان به خداوند التفات به اصل وجود خود و توجه به درون و گرایش واقعی انسان است. اگر این توجه حاصل شود، شخص بدون نیاز به اقامه برهان و استدلال ارتباط خود را با ماورای طبیعت و ذات مقدس الهی درک می‌کند. منظور از توجه به خود و خداشناسی از طریق خودیابی در این بحث غیر از مسأله راهیابی به خداوند به وسیله معرفت ابعاد وجودی انسان به عنوان آیه و نشانه به وجود خداوند است که آن خود راهی دیگر در خداشناسی است. بلکه در این جا منظور توجه به بعدی از وجود انسان است که رسماً گرایش به خداوند و ارتباط آگاهانه «هر چند آگاهی ضعیف و در معرض غفلت» به خداوند می‌باشد و این رفع نیازمندی‌ها نوعی وابستگی به امور مختلف طبیعی پیدا می‌کند و بر اثر کثرت این ارتباط تدریجاً واقعیت نسبی و نیازمندی وجودی آن‌ها مورد غفلت واقع شده و صرفاً مجذوب همین امور می‌گردد که در نتیجه از توجه به ماورای آن‌ها محروم می‌شود. هر زمینه‌ای که انسان را به واقعیت وجود خود عالم طبیعت برساند (که بعضی بحران‌ها این نقش را دارند) با سلب توجه و گرایش ناصحیح به این امور و رفع این حجاب کمال واقعی و هستی مطلق را خواهد دید و اضطراب و ترس در این موارد نقشی ندارند، بلکه واقع بینان بشر التفات و توجه خالصانه او را به خداوند سامان می‌دهد.

نوع گرایش و ارتباط در عموم انسان‌ها و در هر دوره‌ای از زندگی بشر مطرح است، هر چند غفلت آدمی او را از این ارتباط و معرفت دور می‌دارد و هر گاه به اصل وجود خود التفات کند و هر وقت زمینه برای این التفات فراهم شود به این حقیقت پی خواهد برد. گاهی شرایط خاص زندگی و مواجهه با موقعیت‌های مخصوص غفلت را از بین می‌برد و زمینه توجه کامل فراهم می‌شود؛ در نتیجه هر کس خالصانه خدا را می‌خواند و به او پناهنده می‌شود. چنین موقعیتی در زندگی بسیاری از افراد تجربه شده است. همچنین وضعیت و توجه به خداوند در موقعیت‌های خاص گاهی موجب این سؤال است که ریشه اساسی این نوع توجه چیست و آیا خود بحرانی بودن شرایط زندگی، هیجان و اضطراب ترس و وحشت در پیدایش توجه به خداوند در این حالات موضوعیت دارد، یا این که واقعیت چیز دیگری

است و ریشه واقعی چنین ارتباطی چیست؟ در مقاله حاضر پس از بررسی اجمالی شناخت و گرایش فطری انسان به خداوند در قسمت عمده به این پرسش پاسخ داده شده است.

وجود معرفت فطری در بشر را هم از طریق عقل می‌توان اثبات کرد و همه از طریق معارف دینی و هدایت وحی و استدلال. از طریق عقل و همین‌طور استناد به وحی در اثبات گرایش فطری در بشر باعث می‌شود که شناخت فطری (با این‌که راه مستقلى در خداشناسی است و در عرض شناخت فلسفی و دینی مطرح است) به آن دو دلیل منتهی شود؛ چرا که استدلال به عقل در اثبات اصل فطرت و وجود چنین معرفتی در انسان غیر از اثبات وجود مقدس خداوند است، بلکه استدلال در این‌جا دلیل و راه را نشان می‌دهد نه مدلول و هدف را و بعد از طریق این دلیل وجود خداوند اثبات می‌شود. همین‌طور هر وقت در اثبات اصل گرایش فطری به قرآن کریم استناد شود، مقصود نشان دادن و اثبات راهی خاص در خداشناسی است که از آن به شناخت خداوند خواهیم رسید و به تعبیر دیگر، استدلال به عقل و قرآن کریم وسیله تنبیهی بر وجود معرفت و گرایش درونی انسان به خداوند است. این نوع معرفت گاهی بدون این استدلال در افراد غیر غافل خودنمایی می‌کند. بر این اساس، فطرت خداشناسی که از استدلال عقلی دلیل بر خداشناسی مستقل است به عنوان راهی در اثبات ذات مقدس الهی مطرح است نه به عنوان استدلال مصطلح عقلی، هر چند خود این دلیل را در وجود انسان ممکن است با برهان عقلی و ادله نقلی اثبات کرد و در مواردی بدون هیچ‌گونه استمداد از عقل و شرع این دلیل نشان داده می‌شود.

معنی لغوی فطرت

فطرت در معانی مختلف به کار رفته است: صدقه و زکات مخصوص عید فطر را فطره می‌گویند، به خلقت اولیه مولود در رحم مادر، به اصل دین، به غیره و سرشت اولیه آدمی که قابلیت پذیرش دین دارد، وصفی که هر موجود در ابتدای خلقت به آن متصف می‌شود، ابتدا و اختراع (سعید الخوری، ۱۸۸۹، ص ۹۳۳، ماده فطر) وجه مشترک بین همه این معانی همان پیدایش و خلقت ابتدایی است. در بعضی احادیث معصومین و کلمات منقول از اعراب همین معنا قابل استفاده است. (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، ص ۲۴-۲۲).

مراد از فطرت در مبحث خداشناسی نوعی خاص از خلقت و آفرینش انسان است که همراه با

معرفت و گرایش به ذات مقدّس پروردگار می‌باشد و فطرت به طور کلی عبارت است از هر نوع گرایش که بدون نیاز به تعلیم و تعلّم در انسان وجود دارد همانند گرایش به علم، به تعبیر استناد مصباح یزدی سه ویژگی برای فطریّات می‌توان در نظر گرفت که عبارتند از: «۱- فطریّات هر نوعی از موجودات، در همه افراد آن نوع ثابت می‌شود، هر چند کیفیت آن‌ها از نظر ضعف و شدّت متفاوت باشد.

۲- امور فطری همواره در طول تاریخ ثابت است و چنان نیست که فطرت موجودی در برهه‌ای از تاریخ اقتضای خاصی داشته باشد و در برهه دیگر اقتضای دیگر.

۳- امور فطری از آن حیثیت که فطری و مقتضای آفرینش موجودی است به تعلیم و تعلّم نیازی ندارد، هر چند تقویت با جهت دادن به آن‌ها نیازمند به آموزش باشد.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۶۲).

قرآن کریم و فطرت خداشناسی

چند دسته از آیات قرآن کریم در بحث فطرت قابل استناد خواهند بود که در مقاله حاضر به بعضی آن‌ها پرداخته می‌شود.

اولین مورد که رسماً تعبیر فطرت در آن به کار رفته آیه شریفه زیر است:

«فَاقم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.» (روم، ۳۰).

در این آیه شریفه حق‌گرایی و واقع‌گرایی را که با عنوان «حنیفا» از آن یاد شده است، منوط به توجه کامل به دین می‌باشد؛ گویی اگر توجّه به این امر نباشد به هر امر دیگری توجه گردد باطل‌گرایی است. ظاهراً مراد از دین اصل شریعت الهی و یا مجموع اصول و فروع دین است و یا اشاره به راه و رسم معهودی است که منتهی به خداوند می‌شود. توجّه به این امر الهی و خداوند عین فطرت و خلقت انسان توسط آفریدگار است، یعنی تکویناً و در اصل خلقت انسان با چنین ارتباط و التفاتی خلق شده و این نوع خلقت منسوب به خداوند است و در آفرینش انسان چنین وضعیتی به ودیعه گذاشته شده و این جریانی است که در عموم انسان‌ها وجود دارد؛ چنان که فرمود: «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» همه

انسان‌ها بر این فطرت آفریده شده‌اند و اختصاص به جمعی و گروهی ندارد. آنان که رسماً ایمان به خداوند می‌آورند و اقرار می‌کنند و آنان که اهل انکار هستند، همگان در این موقعیت مساوی خواهند بود و از آن جا که فطرت جزء خلقت آنان است و امور خلقی و تکوینی قابل تغییر نیست، بر خلاف امور اعتباری و قراردادی، در آفرینش و تکوین تبدیل و تغییر راه ندارد.

در این بخش آیه رسماً به جای فطرت، خلقت به کار رفته و در بخش قبل به جای «خَلَقَ النَّاسَ»، «فَطَرَ النَّاسَ» آمده است که این نشان دهنده استعمال این دو واژه در معنای یکدیگر است. در این آیه شریفه نکاتی قابل توجه است که عبارتند از:

۱- در دستور اول آیه که فرموده است: «فَاقم وجهک للدين؛ روی خود را به سمت دین اقامه کن». منظور همان توجه به دین است و تعبیر اقم، اقامه (به پای دار) گویای آن است که انسان طبیعتاً اهل التفات و توجه به ماورای خود می‌باشد و اصالتاً همان توجه به دین و شؤون دینی و خداوند هم منظور است؛ اما ممکن است این توجه در جهات دیگری جلب شود که نیاز به بیدار باش دایمی و دفع غفلت باشد تا این توجه و التفات به امر دیگری مجذب نگردد (که در آن فرض توجهی زمینگیر و درمانده است) توجهی نارسا و بی ثمر است.

۲- در فرمان توجه به دین، در حد احتمال تمامی ابعاد دین منظور باشد؛ زیرا لفظ دین هر چند گاهی به معنای مجموعه مقررات و شریعت خاص الهی به کار می‌رود و یا صرفاً در معنای جزا و پاداش استعمال می‌شود، ممکن است در مثل این موارد که در آیه شریفه استعمال شده به معنای جامع اصول و فروع دین باشد و در این فرض همه ارکان دین توحید و نبوت و معاد در اصول و تمام احکام اولیه اسلام باید مطابق فطرت انسان باشد که این بیان نیز قابل توجیه است؛ چرا که در اصول دین گذشته از ارتباط با ذات مقدس الهی که مورد اصلی بحث است حتی گرایش به رهبری رهبران راستین امری است که در همه انسان‌ها ریشه تکوینی دارد. الگوتلبی در بشر جریانی است واقعی که اگر تعریف نشود انسان راهبری افراد ناصالح را جایگزین انبیا و اولیای معصوم الهی و منصوبین از ناحیه آنان نخواهد کرد. همین طور در رابطه با معاد و زندگی جاوید گرایش به بقای دایمی در انسان قابل انکار نیست که آن هم جز با پذیرش معاد و جهان آخرت امکان‌پذیر نخواهد بود. در باب فروع دین وقتی به رؤوس و کلیات احکام دین توجه می‌شود مطابق و مناسب با گرایش و میل واقعی انسان خواهیم یافت؛ چرا که همگی دستورات دینی در جهت تأمین مصالح و دفع مفاسد مادی و معنوی بشر

است که مطلوب واقعی انسان می‌باشد. بنابراین به فرض، مراد از دین در آیه شریفه جامع اصول و فروع باشد فطری بودن آن قابل توجیه خواهد بود.

۳- لفظ حنیفاً در آیه شریفه از نظر ترکیبی حال ست برای فاعل اَمِّم (طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۳، ص ۱۷۸) یعنی توجه کامل به دین بنما، در حالی که مستقیم و معتدل خواهی بود؛ زیرا طریق مستقیم و غیر منحرف همین توجه به دین است و به تعبیر دیگر حقیقت بودن نوعی حق‌گرایی و واقع‌گرایی است که لازمه اعتدال و عدم انحراف است. نکته‌ای که در این مورد قابل برداشت است این است که اگر به این آیین و امور الهی توجه کنی در این صورت از واقعیت منحرف نشدی، چرا که در اصل، این ارتباط بین شخص و آفریننده و امور مربوط به او برقرار است و اگر در مقام توجه و التفات هم به خداوند و مرام او توجه کردی بین التفات و توجه و معرفت تو با واقعیت اصل وجود تو مطابقت واقع خواهد شد؛ در غیر این صورت از آن چه واقعیت وجودی تو اقتضا می‌کند منحرف شده‌ای و با توجه به بعضی فروع که در مبحث علیت مطرح است که معلول در هستی و وجود عین تعلق و وابستگی به وجود علت حقیقی خود می‌باشد و چون عالم و منجمله وجود انسان معلول ذات اقدس پروردگار است و در نتیجه خواسته یا ناخواسته وابسته و مرتبط با خداوند می‌باشد و این موقعیتی است در اصل خلقت و تکوین. حال اگر در مقام معرفت و توجه و التفات در نظام تشریح که امور تکوینی در فرص این که مورد ادراک و معرفت اختیاری واقع شوند ارزش انسانی برای شخص ایجاد خواهند کرد - معرفت و التفات به همان امر می‌باشد که اصل وجود انسان با آن مرتبط است نوعی تطابق در وجود و معرفت حاصل شده و در نتیجه شناخت و توجه حنیف و مستقیم خواهد بود. در غیر این صورت معرفت با اصل وجود عارف و عالم مطابق نیست و نوعی انحراف در شناخت پدیدار می‌گردد که این نکته به بعضی مفصلات در این باب اشاره دارد که مجال توضیح بیش‌تر در سطح یک مقاله نمی‌باشد.

۴- در بخش دوم آیه شریفه آمده است: «فطرت الله الّتی فطر الناس علیها» که مرحوم علامه طباطبایی در میان احتمالات مختلف راجع به وجه نصب کلمه فطرت الله این احتمال را تقویت می‌نماید که منصوب از باب اغرا باشد. (همان، ص ۱۷۸) که در معنا چنین می‌شود: الزم فطرت الله - ملازم باش این جریان را که از آن غافل نشوی در توجه کامل خود از آن موقعیتی که خلقت و آفرینش الهی است منحرف نگرددید که نوع آفرینش انسان مرتبط به خداوند است. پس در مقام معرفت از این واقعیت منحرف نگرددید و به سمت دیگری نروی. در تأکید مطلب که آفرینش نوع چنین است فرمود:

«فَطَرِ النَّاسِ عَلَيْهَا». تمام انسان‌ها را چنین خلق فرموده و این موقعیت اختصاص به جمعی خاص ندارد که مثلاً اهل ایمان در این وضع آفرینش باشند و کافران در وضع دیگر. در اصل وجود و خلقت تکوین همگان وابسته و مرتبط خواهند بود. مهم آن است که در تمام ایمان و معرفت و شناخت شخص از این واقعیت منحرف شود.

۵- تعبیر «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، آفرینش الهی تغییرپذیر نیست.»؛ اولاً تأکیدی است بر این که فطری بودن ارتباط با خداوند و دین امری است تکوینی و غیرقابل تغییر؛ ثانیاً اشاره است به این که هر نوع تغییر و انحراف از این واقعیت مربوط به مقام علم و ادراک و معرفت بشری در نظام تشریح است که به علل مختلف از این واقعیت دور می‌شود.

۶- «ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ تنها دین و مرام استوار همین است» مراد از دین همان طور که قبلاً ذکر شد مجموع فروع و اصول باشد و با راه و روش دین و یا به فرمایش مرحوم علامه طباطبایی مراد از دین آیین مقدس اسلام باشد که در اصل بحث خللی ایجاد نمی‌شود؛ مخصوصاً طبق احتمال مرحوم علامه باید گفت اساس اسلام تسلیم علمی و عملی نسبت به ذات مقدس خداوند است، و گویی دل‌بستگی و توجه و التفات به هر امر دیگری غیر از این موضوع، ارتباط با چیزی بی اساس و غیر استوار است.

نتیجتاً به غیر خدا و دین توجه کردن نیز معرفتی بی اساس خواهد بود، همان طور که قرآن کریم پذیرش ولایت و مجذوبیت غیر خداوند را سست و بی اساس معرفی فرموده است: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند» (عنکبوت، آیه ۴۱) در این آیه شریفه به دنبال دیگران حرکت کردن و ولایت غیرالهی را پذیرفتن در بی‌قوامی و سستی به کارهای عنکبوت تشبیه شده است، یعنی همراهی و دل‌بستگی به آنان امری متزلزل و بی اساس است؛ چون ولایت آنان پشتوانه واقعی خلقی و تکوینی ندارد، بر خلاف ولایت خداوند بر انسان که مستحکم به اصل خلقت و فطرت انسان می‌باشد.

۷- در جمله آخرین آیه شریفه به این واقعیت اشاره فرموده که اکثر مردم در مقام ادراک و معرفت به آن چه هست نمی‌رسند و در معرفت نظری گرفتار جهل هستند، بلکه نوعی جهل مرکب. اگر در

کم‌ترین مرتبه معرفت نسبت به امور این عالم لااقل خود را درک می‌کردند نباید در خداشناسی و دین‌شناسی مشکل داشته باشند؛ چرا که مقتضای اصل خلقت و آفرینش خود واقعی شخص مرتبط به خداوند می‌باشد؛ زیرا طبق حدیث معروف:

«من عرف نفسه عرف ربه، اگر شناخت نفس حاصل شود شناخت پروردگار حاصل می‌شود.» در بخش پایانی به این سؤال پاسخ داده شده که با فرض عنوان «فطرت الله التي فطر الناس عليها» در آیه شریفه همه انسان‌ها را دارای چنین فطرتی معرفی کرده در نتیجه همه باید اهل ایمان و خداشناس باشند؛ پس چرا اکثر مردم یا رسماً اهل انکار هستند و یا در عمل مطابق ایمان خود عمل نمی‌کنند؟ دلیل آن است که برخی مواقع انسان‌ها غافل می‌شوند و در نتیجه توجه به غیر خداوند را جایگزین توجه به ذات مقدس الهی می‌نمایند.

دسته دوم آیاتی است که در مواقع خاص همگان را خداجوی مخلص می‌داند.

قرآن کریم موقعیت‌های مختلفی را یادآوری فرموده که عامه انسان‌ها حتی کفار به خداوند یکتا پناه می‌برند و رسماً او را می‌خواستند همانند این آیه:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛ هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کند) اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد باز مشرک می‌شوند» (عنکبوت، ۶۵). مفاد آیه شریفه، چنین است که در چنین موقعیتی که شخص در کشتی سوار شده و احتمالاً مراد این وضعیت باشد که کشتی گرفتار موج گردد و یا در دریا غرق شود و این جهات چون معلوم است در عبارت قرآن به جهت رعایت ایجاز ذکر نشده است. پس ظاهراً موقعیت مخصوص کشتی نشینان منظور است که اصطلاحاً جریان بحرانی است و در مظان غرق و یا در حال غرق شدن هستند که مخصوصاً در کشتی‌های قدیم که مجهز به تشکیلات مناسب نبود این وضعیت معمول بود که شخص گرفتار اضطراب و خود را در معرض نابودی می‌بیند و آلاً در مواقع عادی و کشتی‌های مجهز چنین توجه‌ای به خداوند برای همگان وجود ندارد، در حالی که در مواقع خطر هلاکت و غرق شدن حتی کفار خدا را با کمال خلوص می‌خوانند و نه تنها به خداوند توجه نموده، بلکه او را می‌خوانند (دَعَوُا اللَّه) و بالاتر از این که او را می‌خوانند با کمال اخلاص او را می‌خوانند (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) با این وصف که او را صاحب دین می‌دانند به او توجه

می‌کند که کمال تواضع و تسلیم در مقابل خداوند را برای آنان بیان می‌نماید. در پایان آیه فرموده است: «آن گاه که خداوند آنان را به خشکی رساند و نجات داد به او شرک می‌ورزند»؛ نمی‌فرماید کافر می‌شوند، بلکه با رسیدن به خشکی آنان گرفتار شرک می‌شوند که این تغییر هم شاید وجهی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد. وضعیت خاصی که در آیه شریفه ذکر شده چیزی است که برای انسان‌های مختلف در بعضی مواقع بحرانی زندگی درک شده است. طبق مفاد آیات قرآنی و تجربه زندگی حتی انسان‌های غیر معتقد در گرفتاریهای فوق العاده به خداوند و ماورای طبیعت توجه می‌کنند و خداوند را می‌خوانند.

علت توجه به خداوند در بحران‌ها چیست؟

در قضایای بحرانی گرفتاری‌های فوق العاده هر کسی دفتاً به ماورای طبیعت و نامتناهی مطلق پناه می‌برد و از او کمک می‌گیرد جای شبهه نیست؛ اما سؤال در این است که منشأ و علت این التفات چیست؟ چه امری باعث می‌شد که در چنین مواقعی با کمال خلوص خدا را بخواند؟ آیا صرف ترس و اضطراب او چنین حالتی را برای او ایجاد می‌کند و یا جهت دیگری در کار است. در پاسخ باید گفت مطمئناً عواملی همانند ترس و اضطراب... به هیچ وجه ریشه و علت توجه به مقتضای اصل علت نیست زیرا هر جا این عامل یعنی ترس وجود داشت طبعاً باید معلول آن یعنی خداشناسی وجود داشته باشد بلکه به مقتضای سنخیت بین علت و معلول باید هر جا ترس بیش تری وجود داشت توجه به خدا و دین بیش تر باشد. در حالی که چنین نیست. در مواردی حتی موحدین و خدا پرستان به بالاترین ترس و وحشت گرفتار می‌شوند و کم‌ترین توجه به خدا پیدا نمی‌کنند. اما این که چه رخدادی حاصل می‌شود که انسان در بحران‌ها به خدا التفات می‌کند باید با دقت بیش تر این موارد را تحلیل کرد.

ما وقتی زندگی عادی و مسائل هر روز خود را در نظر بگیریم به واقعیتی انکارناپذیر خواهیم رسید. انسان طبیعتاً در نظام زندگی مادی نیازهایی دارد که باید تأمین شود و به خاطر نقص در وجود دائماً باید در صدد جبران این نقص باشد. موجودات طبیعی و کمالات آن‌ها در پاسخگویی به انسان و رفع نیازمندی‌های او در نظام طبیعت نقش مهمی دارند. به تعبیر دیگر انسان که بعدی از او وجود جسمانی و مادی است، چاره‌ای جز این ندارد که نیازهای طبیعی خود را از موجودات مادی این عالم

تأمین کند در تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و... دایماً به امور مختلف مادی حتی افراد هم‌نوع خود محتاج است و در جهت پاسخ به این نیازمندی‌ها به امور مختلف طبیعی و آثار و کمالات آن‌ها جذب می‌شود و به دنبال این دلبستگی عملکرد خود را برای رسیدن به این مقاصد تنظیم می‌کند. بنابراین دایماً به اشیای مختلف و به موقعیت‌های اعتباری و آثار آن‌ها دلبستگی نشان می‌دهد و چون انگیزه این دلبستگی نقص و نیاز اوست، و در جبران این نقیصه و دستیابی به کمال این‌ها را دنبال می‌کند؛ اما بر اثر اشتغال به این امور، محدودیت آن‌ها را در نظر نداشته و هر چه در آن‌ها می‌بیند همان بعد کمالی است و به جنبه عدمی و نقصی این امور توجهی ندارد و چون این مقاصد منحصر به چند مورد نیست، بلکه هر روز از زندگی با صدها مورد از این قبیل ارتباط دارد، تدریجاً در همه موارد صرفاً کمال اشیا منظور او است؛ مثلاً فلان وسیله ارتباطی چقدر ارزش دارد، چقدر مفید و نیکو است در چند لحظه مرا از این طرف دنیا به طرف دیگر مرتبط می‌کند. این وسیله نقلیه و ماشین مخصوص چه آثاری دارد. فلان آشامیدنی و یا خوراکی چقدر شیرین و گواراست. پدر و مادر من چقدر خوب هستند. آن لباس چقدر زیباست. آن منزل چه مُمسناتی دارد... و آن‌چه در این رهگذر می‌بیند و دنبال می‌کند مُمسنات و کمالات اشیاست؛ چون در تأمین نیازهای خود به آن‌ها وابسته است و در حقیقت با این دید به اشیا می‌نگرد و دیگر حقایق نسبی را در محدوده نسبی نمی‌بیند و یا التفاتی ندارد و نه تنها این امور را آنطور که هستند نمی‌بیند و با نگرشی غیر واقع‌بینانه به آن‌ها جذب می‌شود، بلکه وقتی چنین التفاتی او را احاطه کرد، آن هم به نحو وسیع و گسترده در موجودات مختلف و در زمانی طولانی، دیگر به ماورای این امور و چیز دیگر هم نمی‌تواند توجه کند؛ چون در درون آدمی دو منشأ توجه و التفات نیست؛ چنان‌که به فرموده قرآن کریم:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ...؛ خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش

نیافریده است.» (احزاب، ۴).

قطع نظر از شأن نزول آیه، این جمله معنای عمیق‌تری نیز دارد و آن این‌که انسان یک قلب بیش‌تر ندارد و در این قلب جز عشق یک معبود نمی‌گنجد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۷، ص ۱۹۳). شأن آدمی چنین است که اگر به امری توجه کامل پیدا کرد در همان حال نمی‌تواند به غیر آن توجه کند و این وضعیت حتی در توجه به مسائل حسی و مادی آشکار است و نمونه آن را در حالات بعضی ورزشکاران در میادین ورزش می‌توان نشان داد که شخص بر اثر شدت التفات به اسباب ورزش،

توپ، رقبا و عملکرد آنان، تماشاچیان و خلاصه صحنه مسابقه، حتی به نزدیک‌ترین امور خودش در آن حال توجه ندارد، بلکه گاهی به بدن خود و حالات آن هم بی‌التفات است. بعد از فراغ از صحنه ورزش متوجه می‌شود که دست یا پای او صدمه دیده و خون آلود هم شده است؛ ولی او اصلاً در آن حال توجه نکرده. بعد از آن که از توجه و التفات به صحنه خاص ورزش فارغ شد متوجه این آسیب می‌شود.

ادراک واقعیت هستی منشأ توجه خالص به خداوند است

همان طور که مطرح شد انسان در حالات عادی به امور مختلف طبیعی مجذوب می‌شود و با این که این امور محدود و نسبی هستند، شخص به جهت توجه به کمالات و آثار وجودی آن‌ها وضعیت محدودیت واقعی و نسبی بودن آن‌ها را التفات ندارد و بر اثر احاطه به این امور به ماورای آن‌ها هم نمی‌تواند توجه داشته باشد؛ اما کسی که مثلاً در حال غرق شدن در دریاست و یا خوف غرق شدن بر او ایجاد می‌شود و نیازمند به نجات از این مهلکه است، اولین جهتی که با تمام وجود و توجه کامل با آن مواجه می‌شود و واقعاً آن را درک می‌کند، محدودیت و نسبی بودن وجود خودش و سایر اشیای طبیعی است؛ چرا که در چنین موقعیتی دفعتاً علم خود و قدرت و موقعیت اجتماعی... را ناقص می‌یابد؛ چون در این حال از هر نوع کمال و خیر وجودی خودش استمداد می‌کند و هیچ کدام موثر واقع نمی‌شود و حتی هیأت منجی غریب که از تخصص‌های ویژه برخوردارند در این جا حتی صدای او را نمی‌شنوند، فلان وسیله زندگی با آن همه وسعت و گستردگی که داشت این جا از او خبر نمی‌گیرد رأفت و محبت فلان دوست حتی پدر و مادر در این حال کاربردی ندارد؛ پس دفعتاً همه این امر ناقص و محدود آن چنان که هستند خود را بر او می‌نمایند نه آن طور که تا الان آن‌ها را می‌انگاشت. آن گاه که چنین واقعیتی بر او جلوه کرد و با درک حقیقی اشیای این عالم و همه امور را دریافت آن جاذبه‌ای که برای او داشتند از بین می‌رود و التفات و توجه خاص گذشته نسبت به این‌ها از بین می‌رود، در نتیجه از همه دل می‌برد. در این حالت است که مانع التفات و توجه به ماورای این امور از بین رفته، تاکنون چون در جهت خاصی شیفته و مجذوب آن‌ها بود، به واقعیت آن‌ها توجه نداشت؛ و حالا چون تا حدی پرده کنار رفته است، واقعیت را لمس می‌کند مثل همان شخص مجذوب صحنه ورزش که حتی به امور حسی و جسمی خود توجه نداشت و زخم و آسیب پای خود را بعد از فراغ از آن صحنه می‌دید و احساس درد

می‌کرد، و در مورد بحث آن گاه که در اثر واقع بینی نسبت به اشیا، جاذبه‌های طبیعی سلب شدند و توجه در اثر نگرش دروغین به آن‌ها از بین رفت، دفعتاً انسان طالب با کمال واقعی و هستی واقعی مطلق مواجه می‌شود. در جمله‌ای دعای منسوب به پیامبر اکرم (ص) آمده که به خداوند عرض می‌کند: «رَبِّ اَرْنَا الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛ خدایا اشیا را همان طور که هستند به ما بنمایان» (الهی قمشه‌ای، مهدی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۴)؛ جمله‌ای است قابل توجه. مشکل عمده بشر در معرفت همین است که امور را در وضع عادی آن طور که هستند، نمی‌بیند و نوعی جهل در بینش نسبت به خود و سایر امور این عالم او را از خداوند و کمال مطلق محجوب نموده است؛ و آلا اگر هستی عالم را به واقعیت شناخت و در همان مرتبه‌ای که هستند آن‌ها را دید مجذوب آن‌ها نمی‌شود و عالم طبیعت حجاب تابش نور حقیقت نمی‌گردد و در این فرض آن که هیچ محدودیتی در هستی و کمال ندارد، در همه جا هست خشکی و دریا این زمان و یا زمان دیگر مانع ظهور او نخواهند شد، چون ظهور مطلق است، بلکه هر چیزی در پرتو وجود او ظهور پیدا می‌کند که به فرموده خودش در قرآن کریم «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (نور، ۳۵)، و آن گاه که انسان طالب کمال و هستی از حجاب مادیت خارج شد دفعتاً گمشده مطلوب خود را می‌یابد و با کمال خلوص او را می‌خواند و تا کنون وضعیت خاص انسان در نگرش نسبت به غیر خداوند بود که حجاب و مانع از توجه به خداوند شده بود و همین که این نگرش تغییر کرد حق مطلق را از درون مشاهده می‌کند و مجدداً وقتی به آن امور طبیعی و شؤون خاص آن‌ها توجه کند و هستی و ثمر بخشی نسبی آن‌ها او را جذب کنند و به تعبیر قرآن در آیه مورد بحث: «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛ همین که خداوند آن‌ها را نجات داد و به خشکی رسیدند ناگهان به خداوند شرک می‌ورزند» (عنکبوت، ۲۵)، همان کس که در آن موقعیت مخصوص وسط دریا خدا را با کمال خلوص می‌خواند الان که نجات پیدا کرد به شرک کشیده می‌شود و همین تعبیر قرآنی قابل توجه است. قرآن نمی‌فرماید وقتی به خشکی رسیدند و نجات پیدا کردند کافر می‌شوند، بلکه نسبت شرک به آن‌ها می‌دهد و وجه این تعبیر ظاهراً این باشد که وقتی به زندگی عادی برگشت دوباره همین امور نسبی او را جذب می‌کنند و هر چند خدا را قبول داشته و معتقد باشد؛ اموری را که در هستی مطلق و حقیقی نیستند او دوباره آن‌ها را به دیده هستی واقعی می‌نگرد و این بینش نوعی شرک به خداوند خواهد بود.

گاهی ممکن است کسی تصور کند این که در بحران‌ها و گرفتاری‌ها انسان به خداوند توجه می‌کند ترس و وحشت و اضطراب اوست که او را به چنین التفاتی می‌کشاند و بر این اساس اگر ترس در زندگی بشر نباشد زمینه‌ای برای توجه به خداوند وجود ندارد. مضمون بعضی از این مطالب را در آثار راسل می‌توان دید (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶).

هر چند چنین مطالبی در حدّ شبهه علمی قابل طرح نیست تا نیازی به پاسخ و بحث داشته باشد در حدّ اشاره باید گفت: اولاً راه در خداشناسی بشر منحصر به موردی نیست که صحنه‌های توأم با اضطراب و ترس او را متوجه به خداوند می‌نماید، بلکه معرفت به خداوند از راه‌های مختلف منطقی و مستحکم برای بشر حاصل شده است و گذشته از این اگر ترس عامل توجه به خداوند و ماورای طبیعت بود باید هر کجا که این عامل در هر نیستی وجود دارد به همان نسبت خداشناسی و ایمان وجود داشته باشد، در حالی که وضع چنین نیست در مواردی این التفات و توجه وجود دارد، بدون این که از این عامل فرضی خبری باشد و حتی جوامع ایمانی و سردمداران از موحدین کم‌تر از دیگران گرفتار ترس و وحشت هستند و بالعکس جوامع غیر دینی و افراد بی ایمان بیش‌تر می‌ترسند. حقیقت مطلب این است که در موارد بحران‌ها هم که افراد توجه به خداوند پیدا می‌کنند و نیز هر نوع صحنه گرفتاری و توأم با ترس این ثمره را ندارد. بسیاری از موارد چنین مشکلاتی حتی برای بعضی موحدین با بیش‌ترین ترس و وحشت پیش می‌آید و در آن لحظه هیچ توجهی به خدا حاصل نمی‌شود، مثل جایی که شخص ناظر انفجار مهیب و وحشتناکی باشد و از صدای انفجار و وضع پیش آمده در حدّی برسد که مشرف به مرگ اوست؛ اما چه بسا کم‌ترین توجه به خداوند پیدا نکند و موقعیتی که قرآن کریم ذکر فرموده موقعیت مخصوصی است؛ مثلاً کسی که در دریا در حال غرق شدن است در وضعی قرار می‌گیرد که همه امور را با تجربه عینی به همان نقص واقعی می‌بیند و با رفع دل‌بستگی از آنان کمال حقیقی و هستی مطلق بر او ظاهر می‌شود؛ اما اگر کسی در زندگی عادی و در کنار افراد خاندان و ابزار زندگی گرفتار بحرانی ترسناک شود چون هنوز وجود ناقص این امور را در کنار خود دارد و به آن‌ها دل‌بسته است توجهی به خداوند پیدا نخواهد کرد؛ هر چند به سخت‌ترین ترس گرفتار شود و خلاصه مطلب در این بخش این است که ادراک واقعیت و نسبیّت خود و اشیای اطراف است که او را متوجه به هستی مطلق می‌نماید نه ترس و اضطراب. انسان فطرتاً در طلب کمال و هستی واقعی است؛ اما هستی‌ها و کمالات نسبی او را به خود مشغول کرده بودند، در حدّی که نسبیّت و محدودیت آن‌ها هم

مورد غفلت واقع شده بود و به جای کمال واقعی به این امور مجذوب شده و این نوعی خطای در نگرش و درک بشر است، اما کسی که در موقعیتی واقع شود و یا به هر وسیله عالم و اشیا را به حقیقت وجودشان بینند در این فرض از این امور با آن توجه و دید قبلی منصرف می‌شود و آن‌ها را کمال محض نمی‌بیند و این جاست که کمال واقعی و هستی امور خود را می‌نماید و کم‌ترین رابطه بین این رؤیت و ترس وجود ندارد، بلکه اساس معرفت در این موارد همان واقع بینی و رفع جهل است که اگر این جهالت رفع گردد زمینه بروز فطریات متعالی در بشر فراهم خواهد شد.

تنها چیزی که نمی‌گذارد این کشش درونی شکوفا شود همان ارتباط با عالم طبیعت است و این ارتباط یا بر اثر جهل مرکب است و یا بر اثر غفلت (جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، ص ۱۲۴).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

برای خداشناسی و راه یابی به ماورای طبیعت ادّله و براهین قاطع و محکمی وجود دارد که در کنار آیات آفاتی و انفسی و راهبره‌هایی از طریق وحی و بیانات معصومین (علیهم السلام) هر پوینده‌ای را به قطع و یقین می‌رساند.

اما گذشته از وجوه استدلال و قرآنی که در این جهت وسیله شناخت و معرفت انسان است، راهی روشن در خداشناسی وجود دارد که همگان با توجه به این دلیل می‌توانند به مقصد برسند؛ هر چند از پیچ و خم‌ها و ظرافت‌های برهان عقلی اطلاع نداشته باشند که این راه از طریق توجه به درون برای شخص خود نمایی می‌کند و تنها التفات و توجه شخص و دوری از غفلت است که او را به نوعی ارتباط با خدا می‌کشانند. نشان دادن فطرت خداشناسی را هم می‌توان از طریق استدلال عقلی بیان کرد و هم از راه وحی و بیانات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) که در مقاله به بررسی دو نمونه از آیات قرآنی در این رابطه پرداخته شد و ضمن بیان نکاتی در این دو آیه نقش ترس و اضطراب در خداشناسی مورد سؤال واقع شد که در پاسخ، به بررسی و تحلیل زندگی روزمره و نوع گرایش انسان به امور طبیعی و علیّت این وابستگی پرداخته و مشخص شد که مجذوب شدن به امور طبیعی با دیدی غیر واقعی و آن‌ها را بیش از مرتبت وجودیشان دیدن باعث می‌شود آن‌ها را بیش از واقعیت دید و اگر انسان به معرفت واقعی نسبت به خود و موجودات اطراف خود برسد و این نگرش ناصحیح از بین برود و در نتیجه به این صورت ناصحیح به خود و اشیای مجذوب نباشد حق مطلق و کمال حقیقی که محدود به هیچ جریان زمانی و مکانی نیست و انسان نیز طالب همان کمال واقعی است بر او جلوه خواهد کرد. در بحث مربوط به آیه اول به این نکته اشاره شد که انسان و همه موجودات در اصل وجود به مقتضای معلولیت وابسته به خداوند خواهند بود و هر گاه انسان موجودیت واقعی خود و اشیای اطراف خود را درک کند رابطه خود با خداوند را می‌شناسد.

مأخذ

- ۱- الهی قمشه‌ای، مهدی، حکمت الهی عام و خاص، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- ۲- جوادی آملی، عبدالله، کرامت در قرآن، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲ش.
- ۳- سعید الجویری الشرتوی الثبنانی، مرسلی للیسوعیه، اقرب الموارد، بیروت، ۱۸۸۹ ق.
- ۴- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مؤسسه اعلمی بیروت، ۱۳۹۳ ق.
- ۵- قرآن کریم.
- ۶- مصباح، محمد تقی، آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش.
- ۷- مطهری، مرتضی، فطرت، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ش.
- ۸- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳ش.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی